

نقش بیعت در حکومت اسلامی با تأکید بر نهج البلاغه

نویسنده: ابوالفضل فتحی

دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث قم

آدرس پست الکترونیک نویسنده: abolfazlfathi1361@gmail.com

چکیده

بیعت در حکومت اسلامی نقش بسزایی دارد. در قرآن و روایات بویژه در نهج البلاغه به ماهیت و جایگاه بیعت در حکومت اسلامی پرداخته شده است. دانشمندان اسلامی در لابلای تفاسیر قرآن کریم به بررسی جایگاه بیعت در حکومت اسلامی پرداخته‌اند. کتاب‌های مستقلی در زمینه‌ی مبانی فقهی حکومت اسلامی از طرف عالمان دینی نوشته شده است که هر کدام به سهم خود به نقش بیعت در حکومت اسلامی پرداخته‌اند. مسئله‌ی اساسی در این میان این است که، رابطه‌ی بیعت با حق ولایت حاکم چیست؟ در پاسخ به این مسئله اقولی را مطرح نموده‌اند. در این نوشتار بر آنیم نظریه‌ی مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی را با رویکرد به نهج البلاغه و سیره‌ی امیرالمؤمنین بررسی نماییم. هدف اصلی تبیین دیدگاه نهج البلاغه در این زمینه برای مخاطب مسلمان بویژه شیعه است. در این مقاله از روش توصیفی تحلیلی استفاده شده، اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای جمع آوری گردیده است.

کلیدواژه: بیعت، نهج البلاغه، حکومت اسلامی، مردم، حکومت، ولایت.

مقدمه

یکی از مسائل مهم در فلسفه سیاسی، مشارکت سیاسی و نقش مردم در نظام‌های حکومتی است. اینکه آیا مشارکت مردم در امور سیاسی، یک عنصر تأثیرگذار است یا نه و در فرض تأثیرگذاری، ماهیت این مشارکت، میزان تأثیر و اشکال آن کدامند، از پرسشهای اساسی در این بحث است. از آنجا که هیچ جامعه‌ای بدون زمامدار سامان نمی‌یابد،^۱ و همواره زمامداری در طول تاریخ وجود داشته است. به همین علت، مسأله مشارکت مردم و نقش آن در زمامداری نیز تاریخی کهن دارد؛ هر چند شکل، میزان و ماهیت مشارکت، به تناسب فرهنگها، جامعه‌ها و زمانها متفاوت بوده و هست. پاسخ اسلام به این پرسشها چیست و از دیدگاه اسلام، مشارکت سیاسی چه نقشی در حاکمیت اسلامی دارد؟

در تاریخ عرب و اسلام، این پدیده، در شکل «بیعت» صورت می‌گرفته است این بیعت، که از سوی بزرگان و اشراف، با پادشاه یا رئیس قبیله صورت می‌گرفت، از نزدیکان حاکم آغاز و پس از او به ترتیب، هرکس وجاهت و مکانت بیشتری داشت، بیعت می‌کرد. (علی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۲۰۶)

۱. «لا بد للناس من امیر برّ او فاجر؛ يعمل فی امرته المومن ویستمتع بها الکافر ویبغ الله فیها الاجل، ویجمع به الفیء ویقاتل به العدو و یأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح به بر ویستراح من فاجر». (نهج البلاغه، خ ۴۰).

تاریخ عرب پیش از اسلام، مواردی از بیعت به چشم می خورد؛ مثلاً طبری در نقل وقایع روز «ذی قار» از بیعت میان عدی بن زید و عدی بن مرثد (طبری، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵) و نیز هنگام بررسی اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیعت میان قسی بن کلاب با فریش و بنی کنانه (همان، ص ۲۵۶) نام می برد.

پس از اسلام نیز این پدیده ادامه یافت. مردم یثرب، در عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند. پس از فتح مکه، مردم این شهر و دیگر مناطق جزیره العرب با ایشان بیعت کردند. در حجه الوداع و در غدیر خم برای جانشینی امیرالمومنین علیه السلام بیعت کردند. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با خلفای سه گانه و سپس حضرت علی علیه السلام بیعت کردند. پس از ایشان نیز نخست با امام حسن علیه السلام و پس از ایشان با معاویه، یزید و دیگر خلفای اموی و عباسی بیعت کردند. بیعت از منظر نهج البلاغه چه نقشی در تشکیل حکومت دارد؟ آیا مشروعیت حکومت حاکم اسلامی وابسته‌ی بیعت است؟

بیعت از دیدگاه لغت شناسان

لغت شناسان در تعریف بیعت، تا اندازه ای به یک معنا اشاره کرده، کارکرد آن را در دو قلمرو تجارت و سیاست دانسته اند. خلیل فراهیدی بیعت را دست بر دست زدن، به منظور قطعی کردن معامله (در تجارت) و اعلام فرمانبرداری (در سیاست) می داند. (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۰۲) از زبیدی (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۳۶) نیز همین معنا نقل شده است. ابن منظور نیز در لسان العرب پس از ذکر همین معنا، «بایعه علیه» را به «عاهده» معنا می کند و با اشاره به حدیث «ألتبایعونی علی الأسلام؟» بیعت را پیمان دو جانبه ای می داند که در آن، هر یک از طرفین، آنچه را دارد، به دیگری می دهد. از اینرو، بیعت کننده، فرمانبرداری کردن و حق تصمیم گیری در امورش را به بیعت شونده می دهد. (ابن منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۶) وی همچنین می گوید «تبايعوا علی الأمر» همانند آن است که بگویی: «أصفقوا علیه». (همان)

در میان لغت شناسان فارسی زبان، دهخدا بگونه ای مبسوط به بیان معنای این واژه و انواع مختلف آن پرداخته است. وی در تعریف بیعت، به نقل از ناظم الاطبا، آن را به عهد و پیمان تعریف می کند و به نقل از غیاث اللغات، بیعت را «فرمانبرداری کردن و عهد و پیمان و اخلاص خود را در دوستی فروختن و مرید شناختن» معنا می کند. آنگاه خود در تعریف آن، با عبارت «شناختن امارت یا خلافت یا پادشاهی کسی» یاد می کند. (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۵۴۹ و ۴۵۵۰)

تعریف اصطلاحی بیعت

نخستین کاربرد ماده «ب ی ع» در مبادلات اقتصادی و تجاری بوده است؛ اما با گذر زمان، در قلمرو زمامداری و حکومت نیز به کار رفته است. استخدام واژه‌های مخصوص به یک قلمرو در قلمروهای دیگر، امری رایج است. گاهی واژه‌های مخصوص به یک مفهوم، به علت گویایی و وضوح بیشتر، از مرزهای قلمرو خود فراتر رفته، ادبیات دیگر مفاهیم را تحت تأثیر خود قرار می دهند. این امر، در ادبیات قرآن کریم نیز به چشم می خورد. این کتاب آسمانی، در پاره ای موارد، برای بیان مقصود خود، واژه های مرسوم و قابل درک برای جامعه را استخدام کرده، در امور معنوی به کار می برد. استفاده از قالب تجارت و داد و ستد و واژه هایی چون «شراء» (ر.ک: بقره، آیات ۱۶، ۴۱، ۷۹، ۸۶، ۹۰، ۱۰۲، ۱۷۵ و ۲۰۷؛ آل عمران، آیات ۷۷، ۱۷۷، ۱۸۷ و ۱۹۹؛ نساء، آیه ۴۴ و ۷۴؛ مائده، آیه ۴۴ و ۱۰۶؛ توبه، آیه ۹ و ۱۱۱؛ نحل، آیه ۹۵) «تجارت» (ر.ک: بقره، آیه ۱۶؛ توبه، آیه ۲۴؛

فاطر، آیه ۲۹؛ صف، آیه ۱۰) «ثمن» (ر.ک: بقره، آیات ۴۱، ۷۹ و ۱۷۴؛ آل عمران، آیات ۷۷، ۱۸۷ و ۱۹۹؛ مائده، آیه ۴۴ و ۱۰۶؛ توبه، آیه ۹؛ نحل، آیه ۹۵) برای بیان تعامل معنوی (مثبت یا منفی) میان انسان و خداوند، با همین هدف بوده است. (پسندیده، ۱۳۸۸، ص ۲۶ و ۲۵)

کلمه «بیعت» نیز ابتدا در ادبیات تجارت به کار رفته، سپس وارد ادبیات سیاسی شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۷۴) علت این استخدام، تشابه موجود میان این دو مفهوم است. به باور برخی مفسران، پیمان با حاکم را از اینرو بیعت نامیدند که شبیه معاوضه مالی بوده، هر دو، مشتمل بر مفهوم مبادله اند. (حقی بروسوی، ۱۹۲۶، ج ۹، ص ۱۹) برخی شارحان حدیث نیز با استناد به آیه شریفه «أَنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» (توبه/۱۱۱) پیمان با حاکم را به علت شباهتی که با معاوضه مالی دارد، بیعت نامیده اند. (شوکانی، ۱۹۳۷، ج ۷، ص ۲۰۴)

ابن خلدون نیز تأکید می کند که چون در سیاست، همانند تجارت، دست در دست یکدیگر قرار می دهند تا بر پیمان خود تأکید کنند، پیمان امارت را نیز بیعت نامیده اند. (ابن خلدون، ص ۲۰۹) به بیان دیگر، تشابه این دو مفهوم، در مسأله «انتقال» است. در تجارت، صحبت از انتقال مالکیت است و در سیاست، صحبت از انتقال قدرت. (رک: علی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۲۰۶) بنابراین، واژه بیعت ریشه در ادبیات تجارت و اقتصاد دارد و به علت تشابه در معاوضه، مبادله و انتقال، در ادبیات سیاسی نیز به کار رفته است.

از آنچه گفته شد، استفاده می شود که تعریف اصطلاحی بیعت، دو رکن اساسی دارد: رکن اول، اینکه بیعت نوعی پیمان و میثاق است. (سبحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۳۸) معنای اصطلاحی بیعت، همان معنای لغوی آن است که عقد و عهد باشد؛ اما کاربرد آن در پیمان میان رؤسا و پیروان آنان غالب شده است. در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز در موارد متعددی واژه «بیعت» در کنار واژه های «عهد» و «عقد» و «میثاق» به کار رفته است؛ مثلاً امام باقر علیه السلام در بیان ماجرای غدیر، می فرماید: «... وجدّد عهده و میثاقه و بیعت». (طبرسی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۳۵، ج ۳۲)

و اما رکن دوم، اینکه موضوع این پیمان، اطاعت و فرمانبرداری است. به همین علت، گروهی از اندیشمندان، مانند شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۳۱۹)، علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۸، ص ۲۷۴) علامه عسکری (عسکری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۰۲)، و ... در تعریف اصطلاحی بیعت، دو رکن یاد شده را با یکدیگر به کار گرفته اند. بنابراین، بیعت؛ یعنی پیمان اطاعت که از دو رکن پیش گفته تشکیل شده است.

به نظر می رسد تعریف جامع بیعت عبارتست از: «پیمانی است اجتماعی و قطعی بر انتقال قدرت به حاکم و اطاعت از دستوره های او.» (پسندیده، ۱۳۸۸، ص ۲۸) بیعت، اختصاص به «پیمان با حاکمیت» دارد. درست است که بیعت، یک پیمان است، اما هر پیمانی را بیعت نمی نامند. پیمانی بیعت، خوانده می شود که در امور مربوط به حاکمیت صورت گرفته باشد. شهید مطهری رحمه الله با تأیید تعریف ابن اثیر از بیعت، در این باره می گوید:

«بیعت فقط در مورد حاکم و سلطان است. پیمان رفاقت دو رفیق را بیعت نمی گویند؛ یعنی در بیعت، تسلیم یک طرف برای یک طرف است.» (مطهری، ۱۴۲۰، ج ۱۷، ص ۴۸۷) بنابراین، موضوع بیعت هر چه باشد، در این هیچ تأثیری ندارد که بیعت فقط یک پیمان سیاسی است و آنچه شرط می شود، در قلمرو پیمان سیاسی با حاکم است.

نکته: بیعت یکی از پدیده های اجتماعی است که قلمرو آن، انسان و جامعه است، نه مذهب و قومیت. از اینرو، هر جا که جامعه یافت شود، بیعت و پیمان میان مردم و زمامداران نیز یافت می شود؛ همانند خوردن، آشامیدن و زندگی کردن. خوردن و آشامیدن و زیستن را می توان دینی کرد و باید چنین باشد؛ اما این بدان معنا نیست که اگر دینی نبودند و با معیارهای الهی تنظیم نشدند، وجود هم نخواهند داشت. بنابراین، وجود بیعت، به دین و مکتب اسلام وابسته نیست. به شهادت تاریخ، پیش از اسلام نیز بیعت وجود داشته است. از اینرو، بیعت از موضوعات تأسیسی و ابتکاری اسلام نیست، بلکه تقلیدی از رفتار و سنن عرب پیش از اسلام است که اسلام آن را تأیید کرده است. (سبحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۳۸ و ۲۴۰) بیعت اول و دوم انصار، در آغاز اسلام آوردن آنان، در عقبه، دلیل آن است که پیش از اسلام نیز بیعت امری شناخته شده برای عرب بوده است. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۸)

نقش بیعت مردم در مشروعیت بخشیدن به حکومت

دانشمندان در زمینه‌ی نقش بیعت مردم در مشروعیت بخشیدن به حکومت، نظریه‌های مختلفی را مطرح نموده‌اند. (رک: ورعی، ۱۳۸۸، ص ۵۳-۸۴)

۱- مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی

بنابراین دیدگاه، مردم هیچ نقشی در مشروعیت بخشیدن به حکومت ندارند. اگر مشروعیت حکومت، به معنای مستند بودن آن به شرع باشد، همین که مبنای تأمین حکومتی، ذات خداوند متعال باشد و حاکمان با واسطه یا بی واسطه از جانب خداوند به این مقام نصب شده، موظف به اجرای قوانین شریعت باشند، چنین حکومتی مشروع است و اگر مشروعیت حکومت به معنای حق امر و نهی و تصرف در شؤون زندگی مردم و لزوم اطاعت مردم از حکومت باشد، باز هم مردم نقشی در مشروعیت بخشیدن به حکومت ندارند؛ زیرا حق حاکمیت و امر و نهی، ذاتاً از آن خدا است و این حق را به هر کسی که تفویض کرده باشد، تنها او حق امر و نهی پیدا می کند. حق امر و نهی، اصالتاً از آن مردم نیست تا آنان چنین حقی را به حاکمان تفویض کنند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام/ ۵۷).

در این دیدگاه، تفاوتی میان عصر حضور و عصر غیبت نیست. چه حاکم منصوب خاص از سوی خدا باشد- مانند امام معصوم- و چه منصوب عام باشد- مانند فقیه عادل- مردم حق امر و نهی را به او نمی دهند، بلکه این حق از سوی خداوند ایجاد می شود. مردم فقط، شرط قدرت، مقبولیت و کارآمدی هستند. بدون حضور و حمایت مردم، حکومت نمی تواند تأسیس شود و تداوم یابد و به اهداف خود برسد. بنابراین، ماهیت بیعت مردم با حکومت، فقط اعلان حمایت، وفاداری و پیروی از قوانین و مقررات است، نه بیشتر. مردم وظیفه دارند در راه حاکمیت حاکمان منصوب از طرف خداوند تلاش کرده، پس از تأسیس حکومت نیز از آنان پیروی کنند و اگر در این امر، کوتاهی کنند، مرتکب گناه شده، در پیشگاه خداوند مسؤول خواهند بود.

در این نگاه، مردم نه در اعطای ولایت به معصوم یا فقیه نقش دارند و نه خواست و رضایتشان شرط تصدی حکومت از سوی آنان است. جواز تولی و تصدی حکومت از سوی شخص منصوب، منوط به رضایت اکثر مردم نیست. اگر امام یا فقیه بتواند با حمایت چهل درصد مردم نیز حکومت را به دست گیرد، موظف است چنین کند و البته باید بکوشد با ارشاد و هدایت و تأمین حقوق مردم، اکثر آنان را با خود همراه سازد. پرسشی که مطرح می شود، آن است که اگر هر فقیه جامع الشرائطی در عصر

غیبت به ولایت منصوب شده باشد و اتفاقاً در زمانی خاص، چند فقیه جامع الشرائط وجود داشت و با توجه به اینکه جواز تصدی نیز منوط به آرای اکثر مردم نیست، کدامیک از آنان حق اعمال ولایت و حاکمیت دارد؟ آیا در یک جامعه، ممکن است که افراد متعددی در رأس حکومت قرار گیرند؟

این دیدگاه، راههای مختلفی را برای حل این مشکل پیشنهاد می کند:

۱- هر فقیه‌ای که زودتر از دیگران به انجام دادن وظیفه در این عرصه مبادرت کرد، تکلیف از دیگران ساقط می شود. ولایت از مقوله حق نیست که با تراحم حقوق روبه رو شویم، بلکه انجام دادن تکلیفی کفایی است. اگر به مقدار نیاز به انجام دادن این تکلیف مبادرت شد، دیگران تکلیفی نخواهند داشت. اینکه فقیهان، نقض حکم حاکم را توسط حاکم دیگر جایز نمی دانند، بیان همین واقعیت است. (طباطبایی یزدی، بی تا، ج ۳: ص ۲۶، مساله ۳۲)^۱

ممکن است فقیه‌ای بتواند با بیعت و حمایت گروهی از مردم، زمام امور جامعه را به دست گیرد. در این صورت، بیعت مردم به ولایت او مشروعیت نمی بخشد، بلکه سبقت جستن او به اعمال ولایت، موجب تقدم او بر فقیهان دیگر است.

۲- عمل به قاعده معروف قرعه که در فقه برای حل مشکلات، پیش بینی شده است؛ یعنی قرعه به نام هر فقیه‌ای افتاد، او متصدی حکومت می شود. (ورعی، بی تا، مجموعه اسناد و مدارک تدوین و بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی، بخش مصاحبه ها، مصاحبه با محمد مومن)^۲

۳- تشکیل شورایی از فقیهان جامع شرایط تا به صورت شورایی متصدی حکومت شده، جامعه را اداره کنند. رهبری شورایی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی، پیش از بازنگری، بر همین اساس پیش بینی شده بود که در شورای بازنگری قانون اساسی، هم به علت فقدان دلیل و هم به علت تجربه ناموفق مدیریت شورایی، از قانون اساسی حذف گردید. (ورعی، ۱۳۸۶، ص ۵۶۶-۵۶۸)^۳

۲- تصدی حکومت، منوط به رأی اکثر مردم

حکومت از آن حاکمان منصوب از سوی خداوند است. خداوند که حق حاکمیت دارد، آن را به بعضی از بندگان خود تفویض می کند؛ در عصر حضور، به امام معصوم و در عصر غیبت، به فقیه عادل. مشروعیت ولایت و حکومت آنان مستند به نصب الهی است؛ اما مردم نیز در مشروعیت، نقش دارند؛ به این معنا که اگر امام معصوم یا فقیه عادل بخواهند عملاً متصدی حکومت شوند و در سطح گسترده در جامعه به اعمال ولایت بپردازند، بدون بیعت مردم یا حضور آنان در انتخابات و برگزیدن حاکم منصوب الهی، مجاز به اعمال ولایت نخواهند بود.

۱. طباطبای یزدی، محمد کاظم، بی تا، العروة الوثقی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۲. ورعی، جواد، بی تا، مجموعه اسناد و مدارک تدوین و بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی، بخش مصاحبه ها، مصاحبه با محمد مومن، موجود در دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.

۳. ورعی، جواد، ۱۳۸۶، مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به روایت قانونگذار، چاپ اول، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.

امام یا فقیه می تواند در محدوده امور حسبیه و امور ضروری جامعه به اعمال ولایت بپردازد؛ بدون آنکه مردم با او بیعت کنند و رضایت آنان در تصدی امور حسبیه تأثیری داشته باشد. آنان موظف به تصدی این امورند و خواست و رضایت مردم نقش و تأثیری در آن ندارد. اما اعمال ولایت در سطح جامعه و تشکیل حکومت، به بیعت مردم با آنان بستگی دارد. باید اکثر مردم، کسی را که خداوند به ولایت نصب کرده است به عنوان متصدی حکومت برگزینند و بپذیرند تا او بتواند اعمال ولایت کند؛ زیرا حکومت، ساماندهی امر مردم است و بدون حضور و نقش آفرینی آنان امکان پذیر نیست.

در این دیدگاه، مردم هر چند در اعطای ولایت به معصوم یا فقیه نقشی ندارند، اما اعمال ولایت از سوی آنان در سطح جامعه و حکومت، به خواست و رضایت مردم بستگی دارد. بنابراین، مردم در مشروعیت اعمال ولایت نقش دارند، هر چند در اصل نصب آنان به ولایت و سرپرستی جامعه، نقشی نداشته باشند. به بیان دیگر، حکومت اسلامی، گرچه به اذن خداوند تشکیل می شود و امام یا فقیه از سوی او به منصب ولایت برگزیده می شوند، اما اگر اکثر مردم، به هر علتی خواهان حکومت مشروع امام یا فقیه نباشند، آنان خود را بر مردم تحمیل نمی کنند و به زور بر مردم حکم نمی رانند؛ زیرا حکومتی که بر تحمیل خود و زور استوار باشد، مشروعیت ندارد.

حکومتی که علی رغم میل مردم بخواهد بر آنان حکومت کند، حتی اگر امام معصوم هم در رأس آن باشد و در پی تحقق احکام دین باشد، مشروعیت ندارد؛ هر چند مردم در این نخواستن، مسؤول و گنهکارند؛ زیرا موظف به پذیرش ولایت کسی هستند که از سوی خداوند به این منصب برگزیده شده است. اما اگر مردم به علت فقدان رشد و تربیت غلط از پذیرش حاکمیت امام یا فقیه سر باز زدند، شخص منصوب، خود را بر مردم تحمیل نمی کند.

مشکلی که در دیدگاه قبلی بروز می کرد که چگونه افراد متعددی در عصر غیبت می توانند متصدی امر حکومت شوند، در این دیدگاه پیش نمی آید؛ زیرا تصدی حکومت از آن هر فقیهی نیست تا در صورت تعدد فقها به دنبال راه حل باشیم، بلکه تصدی از آن فقیه منتخب مردم است و فقیه جامع الشرائط غیر منتخب، هر چند ولایت دارد، اما نمی تواند به اعمال آن در سطح جامعه پرداخته، متصدی حکومت گردد. بدیهی است که اکثر مردم از میان فقیهان واجد شرایط برای تصدی امر حکومت، یکی از آنان را انتخاب می کنند. البته طرفداران این دیدگاه را می توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱- کسانی که معتقدند تفاوتی میان عصر غیبت و عصر حضور نیست. همانگونه که در عصر غیبت، تصدی حکومت به آرای اکثر مردم بستگی دارد، در عصر حضور نیز تصدی امر حکومت، به بیعت مردم با امام منصوب بستگی دارد.

۲- کسانی که معتقدند این دیدگاه، ویژه عصر غیبت است، اما در عصر حضور، همان که در دیدگاه نخست توضیح داده شد، درست است. بیعت مردم نشانه اعلام وفاداری به حکومت و حمایت و پشتیبانی از آن است، نه بیشتر. اگر اکثر مردم بیعت نکنند و امام بتواند با بیعت اقلیتی از مردم، زمام امور جامعه را به دست گیرد، مجاز و موظف به آن است.

۳- مشروعیت «الهی» در عصر حضور و مشروعیت «الهی - مردمی»، در عصر غیبت

نقش مردم در زمان حضور در نقش آنان در عصر غیبت متفاوت است. در زمان حضور، امام معصوم از سوی خداوند به امامت و رهبری جامعه برگزیده شده است و مردم موظف به پیروی از دستورهای حکومتند. خواست و رضایت مردم، نه در مرحله

اعطای ولایت به معصوم و نه در مرحله تولی و تصدی حکومت، نقشی ندارد. امام از سوی خدا به ولایت نصب شده، موظف است متصدی امر حکومت شود، هر چند با حمایت و همراهی گروهی از مردم.

پس در این دیدگاه، تصدی امر حکومت از سوی امام معصوم، منوط به خواست و رضایت اکثر مردم نیست. اما در عصر غیبت، اساساً نصب، امکان پذیر نیست. نصب عام فقیهان عادل، ثبوتاً امری محال و غیر ممکن است و امری که ثبوتاً محال و غیر ممکن باشد، اقامه دلیل برای اثبات آن، نامعقول است. حتی اگر ثبوتاً امری ممکن باشد، دلیل معتبری بر نصب فقیه عادل به ولایت و سرپرستی جامعه نداریم. دلایل عقلی و نقلی که به آنها استناد می شود، مخدوش و غیر قابل اعتمادند. البته شرع مقدس برای حاکم در عصر غیبت، شرایط را معین کرده است و شخص فاقد این شرایط نمی تواند متصدی حکومت گردد. ولایت تنها از آن کسی است که دارای آن شرایط باشد و چون ممکن است افراد واجد آن شرایط، در عصر غیبت متعدد باشند، از اینرو، شخصی مجاز به تصدی حکومت است که از سوی مردم انتخاب شود. (منتظری، ۱۴۰۸ق، ج ۱، باب پنجم، فصل ۲ و ۳) از میان افراد واجد شرایط، ولایت از آن کسی است که از سوی مردم انتخاب شود.

در این دیدگاه، کسی که مردم او را انتخاب نکنند، اصلاً ولایت ندارد؛ زیرا هر فرد واجد شرایطی منصوب نیست، گرچه دایره انتخاب مردم نیز محدود به انتخاب افراد دارای شرایط مورد نظر شرع است. مردم نمی توانند شخص فاقد شرایط را انتخاب کنند تا متصدی امور جامعه شود. همانگونه که شخص واجد شرایط غیر منتخب، ولایت ندارد، شخص منتخب فاقد شرایط نیز ولایت ندارد. ولایت از آن کسی است که هم واجد شرایط باشد و هم منتخب اکثر مردم. بدین وسیله، حکومت از نظر منبع مشروعیت، از یک سو به ایمان و وحی متصل است و از سوی دیگر به زمین و انتخاب مردم. در نتیجه، مشروعیت حکومت اسلامی، دوگانه و الهی-مردمی است.

در این دیدگاه، حاکمیت و ولایت فقیه دارای شرایط و منتخب مردم، نافذ است. تفاوت این دیدگاه با دیدگاه پیشین این است که بر اساس این نظریه، اصولاً در عصر غیبت، کسی به ولایت نصب نشده است، بلکه تنها شرایطی برای حاکم تعیین گردیده است، در حالیکه در دیدگاه قبلی، فقیه جامع شرایط، به ولایت نصب شده است؛ اما تولی و تصدی امر حکومت به آرای اکثر مردم بستگی دارد. در عین حال، معتقدین به این دیدگاه، بر این باورند که در صورت استنکاف مردم از شرکت در انتخابات، باید آنان را مجبور به این کار کرد؛ زیرا حکومت و حفظ آن، از ضروریات است و مردم، موظف به انتخاب حاکم واجد شرایطند. (رک: همان، ۵۷)

۴- مشروعیت «الهی» در عصر حضور و مشروعیت «مردمی» در عصر غیبت

در عصر حضور، حاکمیت از آن امام معصوم است؛ زیرا او مرتکب خطا و اشتباه نمی شود؛ اما در عصر غیبت، حاکمیت به مردم واگذار شده است و مردم از حق تعیین سرنوشت، برخوردارند و زمام امور جامعه را به هر کسی که بخواهند اعطا می کنند. حاکمان، وکیل مردمند و با قرار گرفتن در رأس حکومت، امور مردم را سامان می بخشند. گرچه مشروعیت حکومت، الهی است، اما در عصر غیبت، خداوند امور را به مردم واگذار کرده است و مردم می توانند امور خود را به فقیه یا غیر فقیه، واگذار

۱. منتظری، حسینعلی، ۱۴۰۸ق، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامی.

کنند و هر کسی را که برای اداره امور جامعه، بر اساس احکام و قوانین شرعی توانا تر باشد، انتخاب کنند. دلیلی بر اینکه ولایت و حاکمیت در عصر غیبت، به فقیه واگذار شده باشد، نداریم. دلایل ارائه شده نیز برای اثبات این مطلب، ناکافی است.

اگر در عصر حضور، حاکمیت در اختیار امام معصوم است، بدین علت است که معصوم، امام جامعه است و حکومت نیز یکی از شؤون امامت و رهبری؛ اما در عصر غیبت که دستمان از معصوم کوتاه است، حکومت به مردم واگذار شده است، هر چند قوانین شرع، مبنای اداره حکومت است و باید ساختار حکومت را به گونه ای طراحی کرد که حاکمان، موظف به قوانین شرع باشند.

بنا بر این دیدگاه، مبنا و منبع مشروعیت حکومت، در عصر غیبت، متفاوت با عصر حضور است. در عصر حضور، منبع مشروعیت نصب الهی است؛ اما در عصر غیبت، انتخاب مردم است. حکومتی که مردم مؤسس آن نباشند، مشروعیت ندارد. پس حکومت در عصر حضور، الهی و در عصر غیبت، مردمی است. هر چند اگر معتقد باشیم که خداوند این حق را به مردم وانهاده است، به یک معنا می تواند الهی - مردمی باشد، اما به تفسیر خاص خود، از آن جهت که قوانین شریعت، مبنای حکومت است، الهی و از آن جهت که حاکمان از سوی مردم انتخاب می شوند، مردمی است.

۵- مشروعیت مردمی

منظور این است که چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت، حکومت امری بشری و زمینی است، نه امام معصوم مأمور به تشکیل حکومت است و نه فقیه عادل. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین شأن و وظیفه ای نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور رساندن پیامبر الهی به مردم و هدایت آنان به سوی سعادت ابدی است. حکومت و سیاست از اهداف دین نیست؛ زیرا دین برای تأمین سعادت اخروی بشر آمده و عهده دار اموری است که بشر از انجام دادن آنها ناتوان است. حکومت و اداره جامعه از اموری نیست که بشر از عهده آنها بر نیاید و به حضور دین در این زمینه نیازمند باشد.

بنابراین دیدگاه، حکومت برخاسته از اراده و رضایت مردم است و هیچگونه جنبه الهی و آسمانی ندارد. همین که مسلمانان در جامعه، عده ای را به نمایندگی خود انتخاب کنند تا مدیریت جامعه را بر عهده بگیرند، حکومتشان اسلامی است، به معنای حکومت مسلمانان. پس منبع مشروعیت حکومت، به معنای حق حاکمیت و امر و نهی و لزوم اطاعت از قوانین حکومت، صد در صد زمینی و مردمی است.

بررسی و تثبیت دیدگاه اول

از میان دیدگاههای مطرح شده، تنها دیدگاه مورد قبول، دیدگاه اول است؛ یعنی نصب امام معصوم در عصر حضور و نصب فقهای عادل در عصر غیبت. رأی مردم از نظر مشروعیت بخشی به حکومت امام و فقه، تأثیری ندارد؛ هر چند از جنبه عملی شدن حکومت و تحقق خارجی و کارآمدی و کارایی آن، تأثیر فراوانی دارد، بگونه ای که نمی توان از آن چشم پوشید یا آن را کم اهمیت دانست؛ به ویژه آنکه حکومت امام معصوم و فقیه عادل، هرگز نمی تواند جنبه تحمیلی و اجباری به خود گیرد. البته مشروعیت حکومت اسلامی به آرای اکثر مردم بستگی ندارد، اما نباید خود را بر مردم تحمیل کند. تحمیلی نبودن حکومت، امری عرفی تلقی می شود. اگر عرف، حکومتی را که ۸۰٪ مردم با آن مخالفند، تحمیلی و اجباری بداند، چنین حکومتی افزون بر آنکه نمی تواند ادامه حیات بدهد، مشروع هم نخواهد بود. عدم مشروعیت آن، بدین علت نیست که اکثر

مردم با آن مخالفند و چون رأی اکثریت معتبر است، چنین حکومتی فاقد اعتبار و مشروعیت است، بلکه بدین علت است که چنین حکومتی برای تداوم حیات خود، باید به زور متوسل شود و مردم را با سرنیزه ساکت کند تا به چنین حکومتی تن بدهند. توسل به زور و سرنیزه، برای واداشتن مردم به پیروی از قوانین حکومت، در مکتب اسلام مشروعیت ندارد. مردم باید برای رسیدن به سعادت و بهره مندی از نعمت حکومت اسلامی و حاکمیت افضل افراد جامعه، همچون امام معصوم یا فقیه عادل، تلاش کنند و بدون خواسته و اراده آنان چنین چیزی تحقق نمی یابد. اگرچه امام و فقیه، موظف به اعمال حاکمیت و برقراری عدالت و اجرای احکام اسلامند، اما این مهم، با همراهی و پشتیبانی مردم محقق می شود، نه از راههای تحمیلی و غیر عادی.

هر چند در دیدگاه نخست، امام معصوم و فقیه عادل به ولایت و سرپرستی جامعه نصب شده اند و مردم نیز موظف به اطاعت از آنانند و جواز تصدی آنان، منوط به خواست و رضایت اکثر مردم نیست، اما این هرگز به معنای جواز و مشروعیت تحمیل خود بر مردم و برقراری حکومتی تحمیلی نیست. معمولاً این نظریه با جواز حکومت بر مردم، ملازم قلمداد می شود. در حالیکه حکومت زور و تحمیلی، در اسلام به حکم اولی مشروعیت ندارد، تنها سخن در معنا و مفهوم حکومت تحمیلی است. چه حکومتی را می توان حکومت زور و تحمیلی خواند؟

مفاد این نظریه، آن است که اگر امام معصوم یا فقیه عادل بتواند با همکاری و حمایت گروههایی از مردم حکومتی را بنا کند، موظف به قیام و اقدام به تشکیل حکومت و فراهم ساختن زمینه های عملی شدن احکام اسلام است. به راستی مبنای قیام امام حسین علیه السلام بر ضد حکومت اموی با هدف تأسیس حکومت، چه بود؟ آیا دعوت کوفیان و بصریان از امام و اعلان حمایت از قیام آن حضرت بر ضد حکومت یزید و گرفتن حق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از غاصبان، بر اساس خواست و رضایت اکثر مردم بود؟

اگر مشروعیت تأسیس حکومت، به رضایت و خواست اکثر مردم باشد، پس قیام و حرکت امام را باید فاقد مشروعیت دانست. آیا اگر امام علیه السلام با حمایت کوفیان می توانست حکومت یزید را ساقط کند، مجاز بود خود را خلیفه پیامبر بخواند و بر مسند خلافت بنشیند؟ اگر خواست و رضایت اکثر مردم، معیار باشد، پاسخ این پرسش، منفی است؛ یعنی تا اکثر مردم با آن حضرت بیعت نکنند، حکومت و خلافت ایشان مشروع نخواهد بود. در حالیکه از دیدگاه تشیع، حکومت، حق و وظیفه امام بود و می توانست و می بایست بر ضد حکومت اموی قیام و آن را ساقط کند و خود در رأس حکومت قرار گیرد. دیدگاه نخست به پرسش مطرح شده، پاسخ مثبت می دهد.

آیا اگر ۵۰٪ مردم جامعه از حکومت امام معصوم یا فقیه عادل حمایت کنند، حکومت او نامشروع و فاقد وجاعت قانونی و حقوقی و غاصبانه و اگر ۵۱٪ مردم از آن حمایت کنند، مشروع و مجاز است؟ آیا می توان حکومتی را که با حمایت ۴۹٪ یا ۵۰٪ مردم بر پا شده است، تحمیلی دانست و حکومتی را که با پشتیبانی ۵۱٪ مردم تأسیس شده است، آزادانه و انتخابی شمرد؟ اگر خداوند به معصوم و فقیه، حق حاکمیت داده است و او موظف به اعمال حاکمیت و تحقق احکام و قوانین اسلامی است، مردم نیز حق دارند از نعمت ولایت و رهبری آنان برخوردار باشند. اگر حاکم منصوب با حمایت ۴۹٪ از مردم، حکومت را به دست گیرد و در اندک زمانی بتواند توجه اکثر مردم را به خود جلب کرده، آنان را حامی و پشتیبان خود یازد، آیا چنین حکومتی نامشروع است؟ در مقابل، اگر حکومتی که با ۵۱٪ آرای مردم بر پا شود، اما به علت رفتار ناشایست خود با مردم،

حامیان خود را از کف بدهد و درصد آرائش به کمتر از نصف کاهش یابد، آیا همچنان تا پایان دوره انتخاب خود مشروعیت دارد؟! پرسشها و ابهامهای یاد شده، به سادگی رفع شدنی نیستند و مدافعان مشروعیت با رأی اکثریت را با مشکلی جدی روبه رو می سازند.

جان کلام آنکه، بر اساس دیدگاه نخست، مشروعیت تصدی حکومت، به خواست و رضایت اکثر مردم بستگی ندارد؛ بگونه ای که بدون آرای اکثر مردم تصدی حکومت، نامشروع و غاصبانه باشد. ولی این سخن، به معنای جواز اعمال زور و تحمیل حکومت نیست؛ زیرا تصدی می تواند با حمایت بخشی از جامعه باشد؛ بخشی که حق دارند از نعمت حاکمیت امام معصوم یا فقیه عادل برخوردار باشند و تصدی حکومت توسط امام یا فقیه با حمایت آنان، عرفاً تحمیل خود بر مردم نیست. فرض هم بر این است که مخالفان، هر چند دارای اکثریت عددی باشند در مخالفت خود با حاکمیت امام یا فقیه، گنجهکارند. به بیان دیگر، حکومت تحمیلی، حتماً حکومتی نیست که فاقد دست کم ۵۱٪ آرای مردم باشد، بلکه حکومتی که حمایت اقلیت قابل توجهی را به همراه دارد، اما عده بسیاری از افراد جامعه نیز بی توجه و ساکتند و تنها اقلیتی به مخالفت با آن می پردازند، می تواند مشروع باشد. امروزه در بسیاری از کشورها که مبنای حکومتشان دموکراسی است، دولتمردان با ۲۵٪ یا ۳۰٪ آرای مردم، زمام امور را در دست دارند و مدافعان دموکراسی، حکومت آنان را فاقد مشروعیت نمی دانند و چه بسا اکثر افراد جامعه، با آنان مخالف باشند، اما تنها گروهی مخالفت خود را اظهار کنند. پس نمی توان اکثریت عددی را ملاک انتخابی یا تحمیلی بودن حکومت دانست. (ورعی، ۱۳۸۸، ص ۷۶-۷۷)

دلایل عدم جواز حکومت تحمیلی

آن دسته از دلایل عقلی یا نقلی که انسان را موجودی خود مختار معرفی می کنند و می گویند انسان قادر است راه سعادت و هدایت و یا راه شقاوت و گمراهی را بییماید، می توانند دلیلی بر عدم جواز حکومت تحمیلی باشند. اگر فلسفه حکومت، تأمین عدالت باشد، برقراری عدالت که فلسفه بعثت پیامبران هم شمرده شده است به خواست و همت مردم بستگی دارد. قرآن کریم اقامه قسط را وظیفه مردم دانسته است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷): ۲۵).

اگر فلسفه حکومت، ایجاد زمینه های رشد و تعالی اخلاق و معنوی شهروندان باشد، آن هم به اراده و خواست مردم بستگی دارد و نمی توان آن را به مردم تحمیل کرد. افزون بر آنکه چنین آرمانهایی تحمیل شدنی نیستند، ارزش آنها به انتخاب آزادانه مردم است.

عدم جواز تحمیل خود بر مردم، در گفتار و سیره پیشوایان معصوم ما وجود دارد. برخی از سخنانی که پیش تر، از امیرمومنان علی علیه السلام نقل کردیم، شاهدی بر این مدعا است؛ چنانکه امام حسن مجتبی علیه السلام نیز به علت بی وفایی مردم و خیانت به پیشوایشان، حکومت را به معاویة بن ابی سفیان واگذار کرد. این واگذاری، بدین علت نبود که اگر حضرتش بر مسند حکومت می ماند و همچنان به اعمال حاکمیت می پرداخت، به علت عدم رضایت مردم، فاقد مشروعیت بود؛ اما چون به مرحله ای رسید که ادامه حکومت، مستلزم تحمیل خود بر مردم بود و از آنجا که حکومت تحمیلی، سرانجام خوش و موفق ندارد، از اینرو، هرگز از حاکم بر حق خواسته نشده است که با تحمیل خود بر مردم، حکومت کند. امام مجتبی خود در مواضع

متعدد، پس از واگذاری خلافت به معاویه، به این نکته اشاره می فرماید. شیخ طوسی متن خطبه ای را از آن حضرت حکایت می کند که در ضمن آن می فرماید:

« وَ قَدْ خَذَلْتَنِي الْأُمَّةُ وَ بَايَعَتْكَ يَا ابْنَ حَرْبٍ، وَ لَوْ وَجَدْتُ عَلَيْكَ أَعْوَانًا يَخْلُصُونَ مَا بَايَعْتُكَ، وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينَ اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَ عَادَوْهُ، كَذَلِكَ أَنَا وَ أَبِي فِي سَعَةِ حِينَ تَرَكْنَا الْأُمَّةَ وَ بَايَعْتَ غَيْرَنَا، وَ لَمْ نَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا، ...» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ق: ۵۶۶)؛ اینک این امت، مرا رها کرده، با تو ای فرزند حرب! بیعت کرده اند و اگر من بر ضد تو یاورانی مخلص می یافتم با تو بیعت نمی کردم و خدای عزوجل هنگامی که مردم، هارون را ضعیف شمردند و با او دشمنی کردند، او را (از سوی خود) در آزادی قرار داد. این چنین من و پدرم، چون امت، ما را رها و با دیگران بیعت کردند و یاورانی نداشتیم در آزادی هستیم.

آنگاه حضرت، در پایان سخنرانی، این چنین به مردم هشدار می دهد:

« أَيُّهَا النَّاسُ، اسْمَعُوا وَ عُوا، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ رَاجِعُوا، وَ هِيَ هَاتِ مَنِكُمُ الرَّجْعَةُ إِلَى الْحَقِّ، وَ قَدْ صَارَ عَكُمْ التَّكْوِصُ، وَ خَامَرَكُمُ الطُّغْيَانُ وَ الْجُحُودُ «أَنْ تَلْزِمُكُمْوَهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» «۳» وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.» (همان: ۵۶۷)؛ هان، ای مردم! بشنوید و دقت کنید و از خدا بترسید و برگردید و از شما چه دور است که به سوی حق برگردید، در حالیکه رویگردانی از حق بر شما چیره گشته و سرکشی و انکار به جانتان رسیده است. آیا ما باید شما را در حالیکه بدان اگراه دارید، به آن وادار کنیم؟

چنانکه پس از رحلت امیر مومنان علی علیه السلام نیز امام حسن علیه السلام در یک سخنرانی خطاب به مردم می فرماید:

« إِنْ مَعَاوِيَةَ قَدْ دَعَا إِلَى أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَ لَا نَصْفَةٌ فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْحَيَاةَ قَبْلِنَاهُ مِنْهُ وَ أَعْضَضْنَا عَلَى الْقَدَى وَ إِنْ أَرَدْتُمْ الْمَوْتَ بَدَلْنَاهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ حَاكِمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ ...»^۱ (دیلمی، ۱۴۰۸ ق، ص ۲۹۳ و مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴: ۲۱)؛ معاویه به چیزی فرا خوانده است که عزت و انصاف در آن نیست. پس اگر شما مردم خواستار زندگی دنیا هستید، ما آن را از شما می پذیریم و خار در چشم تحمل می کنیم و اگر خواستار مرگ و شهادت باشید، ما جانمان را در راه خدا فدا می کنیم و حکومت و داوری را به خدا می سپاریم.

برخی از اندیشمندان اسلامی نیز بر نفي حکومت تحمیلی و مبتنی بر زور تأکید کرده اند. (مطهری، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۷، ص ۴۸۷) رهبر معظم انقلاب، در سخنرانی خود، در جمع صاحب نظران و محققان، اظهار داشتند: «نظر مردم، تعیین کننده است، اما نسبت به آن انسانی که دارای معیارهای لازم است. اگر معیارهای لازم، در آن انسان نباشد، انتخاب نمی تواند به او مشروعیت ببخشد ... کسی که معیارها را دارد و از تقوا و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است، اگر مردم او را قبول نکنند، باز مشروعیت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم.» (مقالات سومین کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۳۲-۳۳)^۲ هر چند این بیان، در دیدگاه دوم صراحت دارد، اما آن بخش از سخن که وجود حکومت زور در اسلام را نفي می کند، شاهدی بر عدم جواز حکومت تحمیلی است. مقتضای ادله آن است که امام یا فقیه به ولایت نصب شده است و جواز

۱. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۱۴ ق، الأمالی (للطوسی)، چاپ اول، قم، دار الثقافة.

۲. دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۰۸ ق، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام. مجلسی، محمد باقر بن

محمد تقی، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

۳. مقالات سومین کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۶۴، «حکومت در اسلام، چاپ اول، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

تصدی و مشروعیت اعمال ولایت نیز به خواست و رضایت اکثر مردم بستگی ندارد؛ اما نفوذ کلمه، ضمانت اجرای قوانین و موفقیت حکومت در مقام عمل، به حمایت و رضایت اکثر مردم وابسته است. حکومتی که حمایت اکثر مردم را به همراه نداشته باشد، قوانین و مقرراتی که وضع می کند، به اجرا درخواهد آمد و چون مجاز نیست که اجرای آنها را به زور بر مردم تحمیل کند، ناچار است برای موفقیت خود، آرای اکثر مردم را جلب کند. امام یا فقیهی که مردم به هر علتی خواهان حاکمیت او نیستند، عملاً نمی تواند اعمال حاکمیت کند. تا مردم نخواهند، نمی توان آنان را به اجرای احکام دین مجبور کرد؛ به ویژه که الزام مردم به قوانین و مقررات، از روی اجبار، نوعی حرکت قسری بوده، دوامی ندارد. حکومت تا آنجا مجاز به اعمال حاکمیت است که زور و تحمیل بر عموم مردم در کار نباشد. حکومت برای مردم است. تحقق احکام و قوانین اسلام برای تأمین حقوق و مصالح مردم است. اگر مردمی بر اثر تربیت نادرست، خواهان حکومت اسلامی نبودند، نمی توان خود را بر آنان تحمیل کرد، نه بدان علت که اعمال حاکمیت، با حمایت گروهی از مردم، لزوماً مصداق تحمیل و زور است و لذا نامشروع است، بلکه از آن رو که چنین حاکمیتی، سرانجام خوشی نداشته، موفقیتی به همراه نخواهد داشت؛ به ویژه اگر این آموزه اسلامی را در نظر داشته باشیم که بنابراین نیست که حقوق مردم، به زور و با تحمیل تأمین شود. حکومت اسلامی دغدغه حقوق مردم را دارد، اما هرگز آن را به زور بر مردم تحمیل نمی کند. هر جا عرفاً اعمال حاکمیت، حاکمیت تحمیلی تلقی شود، چنین حاکمیتی مطلوب شرع نیست.

بیعت در حکومت اسلامی، تنها به عنوان شرط قدرت است نه شرط مشروعیت. برای این که حاکم بتواند کارهای خود را به خوبی سامان دهد نیازمند بازوی اجرایی است. و بیعت تأمین کننده‌ی این نیاز طبیعی حکومت انسان بر انسان است.

شهید مطهری نیز این نظریه را تایید می نمایند. و نسبت به عصر غیبت و ولایت فقیه می نویسند،

«آن حکومتی که باید میان مرم باشد باید واجد شرایطی باشد که آن شرایط را اسلام معین کرده باشد. اگر آن شرایط را که اسلام معین کرده است، داشته باشد- همان طوری که مفتی بدون این که خدا شخصش را معین کرده باشد، با آن شرایط می تواند فتوا بدهد- حاکم هم بدون این که خدا شخص را معین کرده باشد، می تواند در میان مردم حکومت کند» (قردان قراملکی، ۱۳۷۹، ص ۵۷) اسلام برای امامت و رهبری جامعه اسلامی شرایط و صفاتی را تعیین و وضع نموده است که با دارا بودن بر آن شرایط، شخص صلاحیت رهبری و حاکمیت پیدا می کند، واضح است که به صرف وجدان صلاحیت، رهبری، و حاکمیت فعلی تحقق نمی یابد مگر این که مورد پذیرش مردم قرار گیرد.

موافقان نظریه ولایت فقیه در این دو امر (تعیین شرایط رهبر در اسلام و توقف مشروعیت سیاسی آن به اقبال مردم) اتفاق نظر دارند. اما محل مناقشه در علت تام یا جزء العلة بودن دین در اعطای مشروعیت به ولایت فقیه است. به این معنا که آیا ولی فقیه تمام مشروعیت حکومت خود را تنها از دین و خدا دریافت می کند و انتخاب سایر فقها یا مردم هیچ گونه تأثیری در آن ندارد؟ و به تعبیری آیا مصدر مشروعیت ولایت فقیه یک سویه است؟ تا این که نقش انتخاب مردم فقط در کارآمد بودن حکومت مطرح شود. یا این که شرع و دین یک سوی مشروعیت است؟ و سویه دیگر، انتخاب مردم و فقها است و انتخاب آنها متمم و مکمل مشروعیت الهی ولایت فقیه است، و نقش جزئی در بیان اهمیت علت اخیر ایفا می کند. لازمه فرض اول تکرر ولی فقیه با وجود فقهای جامع شرایط در یک اجتماع است. استاد در این باره می نویسد:

«ملاک انتخاب مردم نیست، انطباق با معیارهای الهی است و با آن انطباق خودبه‌خود حاکم می‌شود و مانعی نیست که در آن واحد ده‌ها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد.» (همان، ص ۵۹)^۱

اما بنا بر فرض دوم که اجتماع ملاک‌های رهبری - که اسلام تعیین کرده است - جزء علت هستند، و در صورت انطباق آنها بر چند فقیه، آنان باز خودبه‌خود حاکم شرعی نمی‌شوند، بلکه تحقق آن منوط به گزینش و انتخاب مردم است که نقش آن نه در حد کشف بلکه تفویض است.

بررسی نظریه اول از دیدگاه نهج‌البلاغه

در سخنان علی (ع) در خطبه‌های نهج‌البلاغه بارها روی مسأله بیعت تکیه شده، و امام ع بارها روی بیعتی که مردم با او کردند تکیه می‌کند. از جمله در یک مورد می‌فرماید: "ای مردم شما بر من حقی دارید، و من بر شما حقی دارم، اما حق شما بر من این است که دلسوز و خیر خواه شما باشم، و بیت المال شما را در راه خودتان مصرف کنم، شما را تعلیم دهم تا از جهل نجات یابید، و تادیب کنم تا آگاه شوید، سپس می‌افزاید: «و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة، و النصیحة فی المشهد و المغیب، و الاجابة حین ادعوکم، و الطاعة حین امرکم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴)

«اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش وفادار باشید، و در آشکارا و نهان خیر خواهی کنید هر وقت شما را می‌خوانم اجابت نمائید، و هر گاه فرمان می‌دهم اطاعت کنید» و در جای دیگر می‌فرماید: «لم تکن بیعتکم ایای فلتة» (همان، خطبه ۱۳۶) بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی انجام نگرفت (تا کمترین تردیدی در اطاعت من به خود راه دهید و خطبه‌ای که قبل از جنگ "جمل" و حرکت از مدینه به سوی بصره ایراد فرمود، مردم را به پایداری روی بیعتشان توجه داده، می‌فرماید: «و بایعنی الناس غیر مستکرهین، و لا مجبرین، بل طائعتین مخیرین» (همان، نامه ۱) مردم بدون اکراه و اجبار و از روی اطاعت و اختیار با من بیعت کردند و بالاخره در برابر معاویه که از بیعت با امام ع سر باز زد، و می‌خواست به نحوی خرده‌گیری کند فرمود:

«بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه، فلم یکن للشاهد ان یختار، و لا للغائب ان یرد» (همان، نامه ۶) همان گروهی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من با همان شرایط و کیفیت بیعت نمودند بنا بر این نه آنکه حاضر بود اکنون اختیار فسخ دارد، و نه آنکه غائب بود اجازه رد کردن! از بعضی از عبارات نهج‌البلاغه به خوبی بر می‌آید که "بیعت" یک بار بیش نیست، تجدید نظر در آن راه ندارد، و اختیار فسخ در آن نخواهد بود، و هر کس از آن سر بتابد طعنه‌زن و عیبجو خوانده می‌شود، و آن کس که در باره قبول یا رد آن بیندیشد یا تردید کند منافق است! عبارت حضرت بدین گونه است: «انها بیعة واحدة، لا یثنی فیها النظر، و لا یستأنف فیها الخیار، الخارج منها طاعن، و المروى فیها مداهن!» (همان، نامه ۷)

از مجموع این تعبیرات استفاده می‌شود که امام علی علیه السلام در مقابل کسانی که ایمان به امامت منصوصش از طرف پیامبر ص نداشتند و بهانه‌جویی می‌کردند به مسأله بیعت که نزد آنها مسلم بود استدلال می‌کرد، تا یارای سر باز زدن از اطاعت امام را نداشته باشند، و به معاویه و امثال او گوشزد می‌کرد همانگونه که مشروعیت برای خلافت خلفای سه‌گانه قائل

۱. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۷۹، حکومت دینی از منظر استاد شهید مطهری، چاپ دوم، تهران، موسسه دانش و اندیشه معاصر.

است باید برای خلافت امام نیز قائل باشد و در برابر آن تسلیم گردد، بلکه خلافت او مشروعتر است، چون بیعت وی گسترده‌تر و از روی رضایت و رغبت عمومی انجام شد. بنا بر این استدلال به بیعت هیچ منافاتی با مساله نصب امام از طریق خدا و پیامبر ص و تأکیدی بودن بیعت ندارد. بنابراین در نهج البلاغه در یک مورد امام به حدیث ثقلین که از نصوص امامت است اشاره می‌فرماید (همان، خطبه ۸۷) و در جایی دیگر به مساله وصیت و وراثت (همانف خطبه ۲) و در عبارات دیگرش به لزوم وفاداری نسبت به بیعت و دوام آن و عدم امکان فسخ و تجدید نظر و عدم نیاز به تکرار اشاره فرموده است که اینها نیز مسائلی است مورد قبول در باره بیعت. (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۶۹ به بعد) ^۱ ضمناً از آنها به خوبی استفاده می‌شود که اگر بیعت جنبه اجبار و اکراه داشته باشد، یا به صورت غافلگیر کردن مردم انجام گیرد ارزشی ندارد، بلکه بیعتی با ارزش است که از روی اختیار و آزادی اراده و فکر و مطالعه انجام گیرد. امیرالمؤمنین در این زمینه می‌فرماید:

«... أَنَّى لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَ لَمْ أَبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي وَ إِنِّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَ بَايَعَنِي وَ إِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَ لَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ فَإِنْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَ تَوْبًا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَ إِن كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي كَارِهِينَ فَقَدْ جَعَلْتُمْ لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ وَ إِسْرَارِكُمَا الْمُعْصِيَةَ...» (نهج البلاغه، نامه ۵۴)

«من دنبال مردم نرفتم تا مردم دنبال من آمدند، و با آنان بیعت نکردم تا با من بیعت نمودند، شما دو نفر از کسانی بودید که دنبال من آمدید و بیعت کردید. عموم مردم با من به خاطر سلطنت و قدرت یا متاع موجود دنیا بیعت نمودند، پس اگر شما از روی رغبت بیعت کردید تا زود است برگردید و به محضر خداوند توبه کنید، و اگر از روی ناخشنودی بوده، به اظهار طاعت و پنهان داشتن گناه پیمان‌شکنی راه بازخواست از خودتان را به روی من گشودید. به جان خودم قسم شما از سایر مهاجرین (که مجبور به بیعت نبودند) به تقیّه و کتمان عقیده سزاوارتر نبودید، و زیر بار بیعت من نرفتن پیش از آنکه در آن وارد شوید از بیعت شکنی پس از اقرار به آن برای شما آسان‌تر بود.»

به طور کلی، طبق سنت الهی، این خود مردم بودند که سرنوشت خود را با اختیار خود تغییر دادند. جلوی درب منزل امام علی جمع شدند و «البيعه البيعه» سر دادند. امام علی این هجوم و اصرار را چنین به تصویر کشیده است:

«فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُودِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ فَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُ مَوْهَا وَ نَزَعْتُكُمْ يَدِي فَجَادَبْتُمُوهَا» (همان، خطبه ۱۳۷) برای بیعت با من مانند شترهای ماده‌ای که به جانب بچه‌های خود روند روی آورید، فریاد می‌زدید: بیعت بیعت دستم را به ستم باز کردید، دستم را عقب بردم کشیدید.

هر چه امام علی از پذیرش بیعت دوری می‌کرد، مردم همگی اصرار بیشتری نشان می‌دادند. مدینه جز هنگامی که پیامبر اکرم به آن وارد شد، چنین شور و شعفی به خود ندیده بود. خرد و کلان، پیر و جوان، سرپا و بر تخت روان، و حتی دختران نورس و جوان، سر برهنه، در آن انبوه جمعیت حاضر شده بودند، و هیچ کس سر از پا نمی‌شناخت. (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۲، ش، ص ۲۳۹) امام علی این صحنه را در خطبه‌های ۳، ۵۴ و ۲۲۹ به زیبایی به تصویر کشیده است. در نهایت، در برابر اقبال مردمی فرمودند:

۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران، دارالکتب السلامیه.
۲. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۹۲، ش، لوح بینایی: تحلیل تاریخ حکومت امام علی با تاکید بر نهج البلاغه، چاپ اول، تهران، دریا.

«... قال إن كان لا بد من ذلك ففي المسجد فإن بيعتي لا تكون خفيا و لا تكون إلا عن رضا المسلمين و في ملأ و جماعة...» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۹)^۱

با وجود همه‌ی روایاتی که در زمینه‌ی بیعت مطرح است، نکته‌ی مهم این است که، بیعت شرط ولایت بر مردم نیست، بلکه اگر حاکم اسلامی معیارهای لازم برای حکومت عدل الهی را دارا باشد، فقط زمینه‌ساز اجرای حکومت است. بیعت به کسی مشروعیت نمی‌دهد، به عبارت دیگر، بیعت مشروعیت ساز نیست، بلکه شرط قدرت است.

اطاعت مردم از حاکم اسلامی، او را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتواند پایگاه اجتماعی خود را ارزیابی کند و با دلگرمی و قاطعیت بیشتر به برنامه‌ریزی بپردازد؛ زیرا بی‌وجود پایگاه مردمی، نمی‌توان گامی مؤثر فرا نهاد و به کار مهم اقدام نمود. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لا رأیَ لِمَنْ لا يُطَاعَ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷) کسی که فرمانش نمی‌برند، تدبیری برایش نمی‌ماند. و نیز می‌فرماید:

«وَلَعُمْرِي لَوْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى تَحْضُرَهَا عَامَةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ» (همان، خطبه ۱۷۳)

به جان خودم سوگند [اگر قبول کنیم که امام را مردم باید برگزینند، در این صورت] اگر قرار باشد امامت جز با حضور مردم انعقاد نپذیرد، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت.

از این گفتار وحی‌آمیز علی علیه السلام به روشنی بر می‌آید که مردم در حکومت اسلامی جایگاهی کلیدی و بنیادین دارند و قاطبه مردم باید زمامداری حاکم اسلامی را بپذیرند تا حکومت و دولت اسلامی رسمیت و توانایی یابد و گرنه محبت و ارادت تعداد کمی از مردم به حاکم و امام، در رسمیت یافتن حکومت اسلامی دارای اثر عملی نیست. در نتیجه بیعت قدرت لازم برای اجرای حکومت الهی را به دنبال دارد. این یک قاعده است که امام علی (ع) می‌فرماید:

«أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ» (همان، خطبه ۵) رستگار گردد آن که با داشتن یار قیام نماید، یا در بی‌قدرتی راه سلامت گیرد و دیگران را راحت گذارد. امام با این جمله، به خوبی بیان می‌کنند که نهضت، نیازمند وجود قدرت و برخورداری از نیروی کافی است. پس سکوت و قعود امام به علت نبود قدرت بوده است، نه رضایت نداشتن توده‌ی مردم. (رک: پسندیده، ۱۳۸۸، ص ۱۴۴ به بعد)

اثر بیعت

اثر بیعت، پیدایش دو مسئولیت متقابل در طرفین بیعت است به این معنا که بیعت شونده، مسئول است کاملا رعایت خواسته‌های بیعت‌کنندگان را از هر جهت بنماید و با ایشان به عدالت رفتار کند و از انجام این مسئولیت شانه خالی نکند و اما مسئولیت بیعت‌کنندگان طبق پیمان، این است که از او اطاعت کنند. رهبر عالیقدر اسلام علی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با او از موضع مسئولیت سخن گفت نه از موضع قدرت و چنین فرمود:

^۱ . ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، ۱۴۰۴ ق، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، محقق / مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، چاپ اول، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.

«أما و الذى فلق الحبئة، و برأ النّسمة، لو لا حضور الحاضر، و قيام الحجّة بوجود النّاصر، و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظّة ظالم، و لا سغب مظلوم، لا لقيت حبلها على غاربها ...» (نهج البلاغه، خطبه ۳). «قسم به خدایى که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر نبود آن جمعیت مردم که برای بیعت با من گرد آمده بودند و نبود قیام حجت خدایى با وجود یار و ناصر و اینکه خدا از علما عهد و پیمان گرفته است که هرگز بر ظلم ظالم و بیچارگی مظلوم صبر نکنند، هرآینه زیر بار مسئولیت نمی‌رفتم و شتر خلافت را به حال خود رها می‌کردم».

امیر المؤمنین علیه السلام با اینکه دارای مقام ولایت و مسئولیت الهی بود، ولی مسئولیت مردمی نداشت تا آنکه مردم با او بیعت کردند و او را به امامت انتخاب نمودند و از این روی در گفتارش از این مسئولیت جدید که اثر بیعت بود سخن به میان آورد و در تتمه سخنانش متقابلاً مردم را نیز مسئول دانست که باید طبق بیعت و عهدشان نیز وفا می‌کردند و این مسئولیتی مردمی و از آثار بیعت بود نه از آثار حکومت الهی واقعی که به تعبیر دیگر حق حکومت مردمی است. و بیعت غدیر با عهدشکنی مردم منتقض شده بود و لذا در فاصله دو بیعت (بیعت غدیر و بیعت مدینه) امیر المؤمنین علیه السلام خود را معذور دانست و در خطبه شششنبه علت آن را کاملاً بیان فرمود. البته طبق دیدگاه اول، بیعت با پیامبر یا امام یا نایب او یک وظیفه و واجب عقلی است، نه شرط تحقق ولایت برای ایشان.

برای توضیح بیشتر درباره تأثیر «بیعت» و یا به عبارت دیگر «انتخاب مردم» در تشکیل حکومت اسلامی باید بگوییم منظور ما این نیست که بیعت مردم با «ولی امر» کوچک‌ترین اثری در ثبوت مقام ولایت برای او دارد؛ زیرا مقام مزبور جزو مناصب مجعوله الهیه (خداوندی) است و هیچ‌گونه حالت انتظاری از نظر جعل الهی در آن وجود ندارد، خواه مردم بپذیرند یا نه؛ یعنی پیامبر، پیامبر است و امام، امام و فقیه دارای مقام ولایت است و خداوند چنین مقامی را به آنها عنایت فرموده است، اعم از اینکه مردم قبول کنند یا نه، نظیر ولایت پدر بر فرزند، خواه فرزند درک کند یا نه، نفی کند یا اثبات. روی این مبنا چند مطلب در حکومت اسلامی بر اساس مکتب تشیع روشن می‌شود:

- ۱- بیعت با «ولی امر» نسبت به مردم یک وظیفه حتمی و عقلی است نه شرط اختیاری ولایت؛ زیرا پذیرفتن حکومت الهی بر عموم لازم است و اطاعت از آن واجب.
- ۲- بیعت نسبت به «ولی امر» شرط تنجز تکلیف رهبری بر عهده اوست، نه شرط جعل ولایت برای او؛ زیرا ولایت، خدادادی و مجعوله الهی است، نه مردمی و مردم تنها قدرت عمل به «ولی امر» می‌دهند و اگر خود توانست باید قدرت را به دست بیاورد.
- ۳- لزوم اطاعت از «ولی امر» در مکتب تشیع به صورت مطلق است نه مشروط به بیعت.
- ۴- فرق میان دو مکتب (تشیع و تسنن) این است که بیعت در مکتب شیعه سبب قدرت مردمی دادن به ولی امر است، و در مکتب اهل تسنن شرط تحقق اصل ولایت برای اوست؛ یعنی شیعیان ولی الله واقعی را می‌پذیرند ولی برادران اهل سنت، خود ولی الله را می‌سازند، ولی ولایت الهی ساختنی نیست بلکه خدادادی است. (موسوی خلخالی، بی‌تا، ص ۶۶۱)

ینابراین، در حکومت اسلامی، مردم با آگاهی و عشق و علاقه نظام اسلامی را انتخاب کرده و خواستار اجرای قوانین الهی می‌باشند. و اساساً بدون انتخاب و پشتیبانی مردم حکومت اسلامی هیچ امکان اجرایی ندارد. بر همین اساس است که امام علی (ع) با آن که از جانب خداوند به ولایت و رهبری مردم تعیین شده بود، اما تا قبل از بیعت مردم با ایشان، عملاً بر انجام این مسئولیت اقدامی نکرد؛ زیرا زمینه اجرایی ولایت و رهبری حضرتش فراهم نبود. اما وقتی که زمینه آماده شد آن حضرت از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکردند. (رک: نهج البلاغه، خطبه ۳)

جملات حضرت علی (ع) در خطبه‌ی سوم نهج‌البلاغه، بیانگر آن است که اگرچه تشکیل حکومت برای اجرای عدالت و گرفتن حق مظلومان از ظالمان یک وظیفه است که خداوند بر دوش امام گذاشته است، اما از آن جایی که انجام این وظیفه بدون حضور و بیعت و پشتیبانی مردم ممکن نیست، تا زمانی که مردم در صحنه‌ی تشکیل دولت اسلامی حاضر نباشند، امام معصوم (ع) در این زمینه وظیفه‌ای ندارد که مردم را به زور وادار به اطاعت و پیروی از خود کند، بلکه امام با آگاهی دادن به افراد زمینه‌ی حضور مردم را آماده می‌کند. حضرت امام خمینی (ره) درباره‌ی نقش بیعت مردم می‌فرماید: «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آراء مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می‌شده است به بیعت با «ولی مسلمین» (امام خمینی، ج ۲۰، ص ۴۵۹).^۱ حاکم در نظام اسلامی، مجری احکام و اوامر پروردگار است و پذیرش بیعت، تنها برای این منظور، معنا و مفهوم دارد.

نتیجه‌گیری

اسلامی بودن حکومت از نظر منبع مشروعیت به نصب یا اذن الهی بستگی دارد و رضایت اکثریت مردم از این جهت، نقشی در اسلامیت حکومت ندارد. رضایت اکثریت مردم شرط قدرت می‌باشد. بدون بیعت مردم با حاکم، حاکم اسلامی نمی‌تواند برنامه‌های خود را اجرا نماید. از این منظر جایگاه بیعت مردم در حکومت اسلامی بسیار بلند است.

منابع

- ۱ قرآن کریم.
- ۲ نهج‌البلاغه. نسخه صبحی صالح.
- ۳ ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، ۱۴۰۴ ق، شرح نهج‌البلاغه لابن ابی‌الحدید، محقق / مصحح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، چاپ اول، قم، مکتبه‌ی آیه‌الله المرعشی النجفی.
- ۴ ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۰ ق، لسان العرب، چاپ اول، بیروت، دار صادر.
- ۵ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، بی‌تا، مقدمه ابن خلدون، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۶ امام خمینی، روح‌الله، بی‌تا، صحیفه امام، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام (ره).
- ۷ پسندیده، عباس، ۱۳۸۸ ش، بیعت و قدرت، چاپ اول، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
- ۸ حقی بروسوی، اسماعیل، ۱۹۲۶ ق، تفسیر القرآن المسمی بروح البیان، استانبول، مطبعه عثمانیه.
- ۹ دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۹۲ ش، لوح بینایی: تحلیل تاریخ حکومت امام علی با تاکید بر نهج‌البلاغه، چاپ اول، تهران، دریا.
- ۱۰ دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۲ ش، لغت نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۱ دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۰۸ ق، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
- ۱۲ زبیدی، مرتضی، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت، دارالفکر.
- ۱۳ سبحانی، جعفر، ۱۴۱۳ ق، مفاهیم القرآن، چاپ چهارم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۱۴ شوکانی، محمد بن علی، ۱۹۷۳ م، نیل الأوطار، بیروت، دارالجلیل.

امام خمینی، روح‌الله، بی‌تا، صحیفه امام، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام (ره).



- ۱۵ طباطبای یزدی، محمد کاظم، بی تا، العروة الوثقی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۶ طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۳ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، قم، اسماعیلیان.
- ۱۷ طبرسی، احمد، ۱۴۱۳ق، الاحتجاج، چاپ اول، قم، انتشارات اسوه.
- ۱۸ طبری، محمد بن جریر، بی تا، تاریخ طبری، چاپ دوم، مصر، انتشارات دارالمعارف.
- ۱۹ طوسی، محمد، ۱۳۸۲ق، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، نجف اشرف، مکتبه الامین.
- ۲۰ طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۱۴ق، الأمالی، چاپ اول، قم، دار الثقافة.
- ۲۱ عسکری، مرتضی، ۱۴۱۲ق، معالم المدرستین، چاپ چهارم، قم، مؤسسه البعثت.
- ۲۲ علی، جواد، ۱۴۱۳ق، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد، دانشگاه بغداد.
- ۲۳ فراهیدی، خلیل، ۱۴۱۴ق، ترتیب کتاب العین، تصحیح محمد حسن بکائی، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین.
- ۲۴ قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۷۹، حکومت دینی از منظر استاد شهید مطهری، چاپ دوم، تهران، موسسه دانش و اندیشه معاصر.
- ۲۵ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، بحار الأنوارالجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۲۶ مطهری، مرتضی، ۱۴۲۰ق، مجموعه آثار، چاپ سوم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۷ مقالات سومین کنفرانس وحدت اسلامی، ۱۳۶۴، «حکومت در اسلام، چاپ اول، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲۸ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران، دارالکتب السلامیه.
- ۲۹ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۳ق، أنوار الفقاهه، چاپ دوم، قم، مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ۳۰ منتظری، حسینعلی، ۱۴۰۸ق، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامی.
- ۳۱ موسوی خلخالی، محمد مهدی، بی تا، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
- ۳۲ ورعی، جواد، ۱۳۸۶، مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به روایت قانونگذار، چاپ اول، قم، دبیرخانه مجلس مجلس خبرگان رهبری.
- ۳۳ ورعی، جواد، ۱۳۸۸، معیارهای اسلامی بودن حکومت، چاپ اول، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
- ۳۴ ورعی، جواد، بی تا، مجموعه اسناد و مدارک تدوین و بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی، بخش مصاحبه ها، مصاحبه با محمد مومن، موجود در دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.